

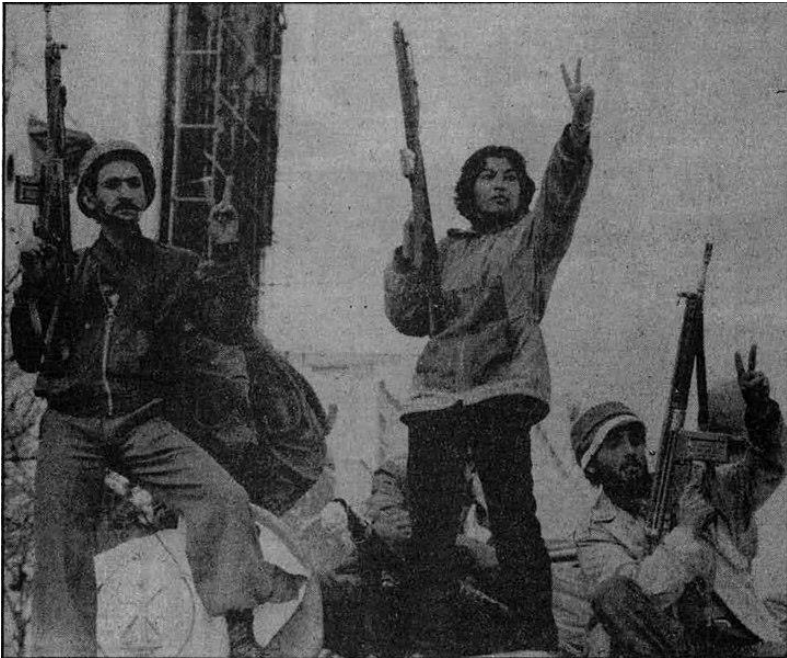
چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟ پاسخ به برخی ادعاها

تقدیر اقتصادی

خسرو صادقی بروجنی



باید نوشت تا فراموش نشود «آنچه بر ما رفت» و گاه «خود ما».
به «امیر» که انگیزه‌ای شد برای نوشتن.



این روزها به لطف توده‌ای شدن رسانه‌ها یعنی دسترسی سهل و آسان اکثر مردم به شبکه‌های مجازی و انتشار آزادانه‌ی اطلاعات و نظرات این «امکان» فراهم شده که هر فرد در هر جایگاه علمی و هر میزان آگاهی تاریخی از واقعیت‌های گذشته به خود جرأت اظهارنظر در هر زمینه‌ای بدهد، «فیک نیوز» و اخبار زرد را جایگزین اطلاعات درست و واقعی سازد و با انواع اتهامات ریز و درشت و گاه لشکرکشی‌های سایبری، مخاطبان مخالف را به سهولت مرعوب خود سازد. در زیر تلی از این آمار و اطلاعات نادرست و مقایسه با اوضاع ناگوار کنونی است که منتقدان رژیم گذشته، یا طرفداران نظم نابه‌سامان فعلی پنداشته می‌شوند، یا «فتنه‌گران» و «روشنفکرانی که انقلاب کردند» و یا دست‌کم «مردمی که خوشی زبردل‌شان زد»!

«دموکراتیزه‌شدن» تولید و انتشار و بازنشر اخبار و اطلاعات که می‌توانست امکانی برای شفافیت و آزادی شود در سایه‌ی انگیزه‌های سیاسی ریز و درشت تبدیل به موانع عینی و ذهنی شده که با بمباران مخاطب توسط اخبار ناواقعی و تحلیل‌های سطحی تلاش دارد هرگونه تفکر انتقادی و نگرش تاریخی را از او سلب کند و این پیام هولناک را به او بدهد که «واقعیت همان چیزی است که من به تو می‌گویم و فراتر از این نمایش مضحک تقلبی هیچ حقیقت دیگری وجود ندارد».

در این هیاهوی رسانه‌ای که هر خبر ناگواری از اکنون تاریخی‌مان، گذشته را در جایگاه محق‌تری قرار می‌دهد کسی نمی‌پرسد اگر روشنفکران انقلاب کردند «چرا انقلاب کردند؟» و آیا این «خوشی» که زیر دل مردم زد شامل حال روستاییان فقیر و بی‌زمینی هم می‌شد که به‌اجبار خانه و کاشانه‌شان را رها کردند و آمدند شهر تا حاشیه‌نشین شوند و با مشاغل خرد و متنوع روزگار بگذرانند؟ و شهری که به‌یاری دلارهای نفتی در دهه‌ی ۴۰ هر روز بیشتر چراغانی می‌شد و فقرای شهری مطرود و محروم از توسعه‌ی ناموزون و نابرابر هر روز به مراکز و کانون‌های مذهبی پناه بردند تا آمال سرکوب‌شده‌شان را لاف‌ل در آن دنیا محقق کنند؛ همانانی که بعدها و در دهه‌ی ۵۰ بدل شدند به پیاده‌نظام انقلاب «اسلامی».^۱

چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟

آیا تهران پیشاانقلابی آن کارت پستال رنگی شده‌ی شیک و رؤیایی از میدان ونک است یا زنان جنوب‌شهر که بر کنار جوی آب نشسته‌اند و محروم از آب لوله‌کشی لباس می‌شویند؟ یا آن روستایی بخت برگشته‌ای که خانه و کاشانه‌اش را در روستا رها کرد و با دست خالی و بی‌سرپناه به شهر آمد و هر روز در تلاش برای سیر کردن شکم خودش و خانواده‌اش از این پیاده‌روی خیابان به آن حجره‌ی بازار می‌رفت؟ آیا شیراز آن هیمنه‌ی پوشالی در جشن دوهزاروپانصدساله است یا محلات فقیرنشین و خیابان‌های کثیفی که با هر ضرب و زوری آن‌ها را سُستند تا سرآشپز فرانسوی غذای مخصوص‌اش را به مهمانان سلطنتی سرو کند و آنان لمیده بر صندلی‌های اروپایی و در سایه‌ی نورِ لوستر اتریشی، «افتخارات ما» را با قاشق ایتالیایی مزه‌مزه کنند؟

هواداران رژیم گذشته و کسانی که رؤیای بازگشت چرخ تاریخ به گذشته‌های «افتخارآفرین»شان را در سر می‌پروراند تلاش دارند با پیراسته‌کردن نظام سلطنتی از تمامی ناکارآمدی‌ها و بی‌کفایتی‌هایش تاریخ را جعل کنند و با استدلال‌هایی مانند این که «ما سعی کردیم نیمه‌ی پر لیوان را ببینیم» یا «در آن دوره تمام کشورهای جهان و کشورهای همسایه‌ی ایران وضع بهتری نداشتند» حافظه‌ی تاریخی مردم را به فراموشی وادارند و آن را محدود به تصاویر گزیده و ترمیم‌شده‌ای بکنند که هر روز با رنگ و لعاب تازه‌تری در رسانه‌هایشان منتشر می‌شود.

از سوی دیگر، عملکرد دهه‌های پس از انقلاب آن چنان دوران صعب و دشواری را برای مردم ایران رقم زده است که موجب شده بسیاری با دیدی غیرتاریخی اصل انقلاب ایران در سال ۵۷ را زیر سؤال ببرند. تو گویی تز «پایان تاریخ» که روزگاری از آن دم می‌زدند به‌نوعی «پایان تحلیل تاریخی» را هم همراه خود آورده است و همگان باید باور کنند که مردم ۴۶ سال پیش در نهایت رفاه و مکت و ثروت همگانی زندگی می‌کردند، یک‌شبه «چیزخور شدند» با به قول «فرح دیبا» در مصاحبه‌های مختلف «به رفاهی رسیدند و بیشتر از آن را طلب کردند»؛ به‌عبارت عوامانه‌ترش «خوشی زیردل‌شان زد» و به‌تعبیری علمی‌تر دچار «انتظارات فزاینده» شدند؛ یعنی امتیازات و حقوقی را کسب کردند که موجب شد «توقع‌شان بالا برود» و بیشتر طلب کنند.

همراهی «نگاه نوستالژیک به گذشته» و «پشیمانی از انقلاب ۵۷» مستقیم و غیرمستقیم به سود دودسته تمام می‌شود: «سلطنت‌طلبان و طرفداران پادشاهی پهلوی» که تلاش می‌کنند تصویر بی‌عیب و نقصی از دوران پیشانقلاب نمایش دهند و «طرفداران اصلاح‌طلب جمهوری اسلامی» که باور دارند «هرگونه تغییر رادیکال وضع را بدتر می‌کند پس در چهارچوب همین سیستم گزینه‌های موجود را انتخاب کنید»؛ آن چه از آن صحبت نمی‌شود «تحلیل تاریخی» انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ است. استدلال عمومی که در این رسانه‌ها شنیده می‌شود و طبعاً بخشی از مردم هم آن را همراهی و بازتولید می‌کنند این است که «قبل از انقلاب، مردم اگر آزادی نداشتند لاقلاً رفاه داشتند» اما ببینیم واقعاً این‌گونه بود؟ در این مطلب تلاش کردم برای رفع اتهام معمول «تعصب و یک‌سونگری»، برای تصویر هر چند کوتاه و گذرا از برخی مؤلفه‌های رفاهی آن دوره، منابع متعددی را استفاده کنم.

«فرد هالیدی» در کتاب «دیکتاتوری و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران» به‌استناد گزارش‌های رسمی بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، می‌نویسد تنها در تهران در فاصله‌ی، سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۲ یعنی پیش از شوک نفتی - چراکه بسیاری گمان می‌کنند انقلاب محصول خطاها در دوران شوک نفتی است - اجاره‌خانه ۱۵ برابر شد. او توضیح می‌دهد قیمت اجاره‌خانه در سال ۱۳۵۳ نسبت به ۱۳۵۲ باز هم ۲۰۰ درصد رشد کرد؛ در سال ۱۳۵۴ هم نسبت به سال پیش از خود صددرصد رشد را تجربه کرد.^۱

«نیکی کدی» در کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» یادآوری می‌کند که در فاصله‌ی سرشماری ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ خانوار معمولی در ایران شش نفر بود؛ به گفته‌ی او درصد خانوارهایی که تنها یک اتاق داشتند (یعنی یک خانواده‌ی شش‌نفره، تنها یک اتاق برای زندگی دارد) از ۳۶ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۴۳ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش پیدا کرد.^۲

«پرواند آبراهامیان» در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، با استناد به داده‌های همان دو سرشماری، می‌نویسد ایران در سال ۱۳۵۵ شاهد جهش چشمگیر نرخ مرگ‌ومیر کودکان بود. تصور شاه این بود که ایران به سوی «دروازه‌های تمدن بزرگ» حرکت می‌کند، اما واقعیت‌هایی که در سرشماری‌ها مشاهده می‌شود، خلاف این موضوع را

چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟

ثابت می‌کند. به گفته‌ی آبراهامیان، ایران در سال ۱۳۵۵، میان کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا از نظر نسبت تخت‌های بیمارستانی به جمعیت، رتبه‌ی آخر را داشته است.^۴ این موضوع را مقایسه کنید با استدلال جاری در شبکه‌های پهلوی دوست و البته وقتی آبراهامیان از «کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا» نام می‌برد به خوبی می‌دانیم که این کشورها در سال ۱۳۵۵ از کم‌توسعه‌ترین کشورهای جهان سوم بودند و نه کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری! و ایران میان آنها از نظر سلامت چنین جایگاهی داشته است.

به نوشته‌ی آبراهامیان، در سال ۱۳۵۵، ۶۸ درصد بزرگسالان ایران به کلی بی‌سواد بوده‌اند و از کل کودکان در سنین آموزش فقط ۴۰ درصد آنها می‌توانستند دوره‌ی ابتدایی را به پایان برسانند.^۵

همچنین «جان فوران» یکی از مطرح‌ترین ایران‌شناسان معاصر جهان در کتاب «مقاومت شکننده» می‌نویسد تا سال ۱۳۵۲ بیش از ۶۴ درصد کل جمعیت شهرنشین ایران، دچار سوءتغذیه بوده‌اند؛ این وضع در جامعه‌ی روستایی به مراتب بدتر بود و ۴۲ درصد جمعیت روستایی در همان سال وضعیت تغذیه بسیار بدی داشته‌اند. به گفته‌ی او حتی در سال ۱۳۵۶ هم ایران همین وضع را داشته است و «در خاورمیانه بدترین نسبت پزشک-بیمار، بالاترین نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و پایین‌ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت را دارا بوده است».^۶

پس از ترسیم این سیمای صرفاً رفاهی بدون لحاظ کردن نبود آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک، مخاطبِ سمج و منقاد رسانه‌های مذکور احتمالاً بگوید «در هر صورت کشور در حال پیشرفت بود و این کاستی‌ها در آن دوره طبیعی بود چون هنوز ثروت چندانی در کشور وجود نداشت تا توزیع شود»؛ همان‌طور که اغلب نیز با چنین پاسخ‌های تکراری و بی‌پایه‌ای روبرو می‌شویم.

در پاسخ به این ادعا، بی‌نیاز از ارجاع به اساتید دانشگاه و پژوهشگران خارجی هستیم و فقط لازم است به کتاب چندجلدی «خاطرات علم» به عنوان نزدیک‌ترین مشاور و همراه محمدرضاشاه پهلوی نگاهی بیندازیم. «اسدالله علم» نه به‌عنوان چهره‌ای چپ و ملی و اپوزیسیون یا به تعبیر این رسانه‌ها «روشنفکری طرفدار فتنه‌ی

۵۷» بلکه «از درون سیستم» عمق ناکارآمدی‌های نظام و بریز و بپاش‌های دستگاه سلطنتی کشور را بیان می‌کند که از «ناموزونی»های زیادی در رنج بود:

«شاه و درباریان با مسافرت‌های پرخرج خود، هزینه‌های سنگینی را به بودجه کشور تحمیل می‌کردند. در سال ۱۳۴۸ که درآمد عمومی ایران حدود یک میلیارد دلار بود، شاه ۲۰۰ هزار دلار خرج یک مسافرت به آمریکا کرد درحالی که بیشتر روستاهای ایران از آب آشامیدنی بهداشتی و برق و راه محروم بودند و در حاشیه‌ی تهران حلبی‌آباد روییده بود»^۷

ایران ترسیم‌شده در کتاب علم همان کشور به اصطلاح «در حال صنعتی شدن» بود که برای پذیرایی از سران بیش از هفتاد کشور جهان در شهر شیراز-در آن دوره دارای دو حلبی‌آباد بزرگ بود- خیابان‌هایش را با شامپو شستند و قاشق و چنگال از ایتالیا وارد کردند. همان کشور که در سال ۱۳۵۳، ۴۵ خانواده بر ۸۵ درصد شرکت‌هایش کنترل داشتند.^۸

بنابراین همانند وضعیت کنونی ایران، در پیش از انقلاب هم ثروت خلق می‌شد اما ساخت سیاسی و طبقاتی و به تبع آن مدیریت کشور به گونه‌ای بود که امکان توزیع عادلانه‌ی ثروت و دسترسی به آن برای همگان وجود نداشت. پس این ادعا که «با این حال کشور در حال رشد و ترقی بود» در پرتو نابرابری فاحش بین تولیدکنندگان و صاحبان واقعی این ثروت و اقلیتی از بهره‌مندان از آن رنگ می‌بازد.

واقعیت‌های تاریخی، آمار، اطلاعات و تحلیل شرایط دوران پیش از انقلاب نیازمند خواندن، بررسی و دوری‌گزیدن از اخبار زرد است. فقط در این صورت است که هیچ رسانه، فرد یا جریان سیاسی نمی‌تواند مخاطب را فریب دهد و بر جهل و ناآگاهی دیگران موج‌سواری کند. تحولات اجتماعی و سیر تاریخی آنان از شروع تا تداوم و تکامل و خاتمه از چنان پیچیدگی برخوردار است که به‌صرف یک اظهارنظر کلی و نسنجیده و با لحاظ کردن یک عامل و نادیده‌گرفتن کمیت و کیفیت عوامل دیگر قابل تحلیل نیستند. همان‌طور که به‌صرف وجود تضاد و شکاف طبقاتی و نابرابری گسترده نمی‌توان چرایی وقوع رخداد سال ۵۷ را توضیح داد و گرنه بسیاری از کشورهای جهان می‌بایست بسیار زودتر از مردم ایران دست به انقلاب می‌زدند و مگر همین امروز برزیل از جمله

چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟

نابرابرترین کشورهای جهان نیست؟. و مگر تحولات اجتماعی همچون علوم دقیقه‌اند که در رابطه‌ای علت و معلولی لزوماً «اولی پس در نتیجه دومی» اتفاق بیفتد و چندعاملی نباشند؟ البته در همان علوم دقیقه هم که گفته می‌شود آب در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید بسته به درجه‌ی خلوص و میزان املاح موجود در آن بالاتر یا پایین‌تر از ۱۰۰ درجه خواهد بود چه رسد به تحولات اجتماعی که موضوع آن موجود بسیار پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی‌تری به‌نام انسان‌ها است که آن نیز در تجمع یک مردم، یک ملت و در دسته‌بندی طبقاتی رفتارها و واکنش‌های متفاوت و متغیری نشان می‌دهد.

یک تجربه‌ی شکست خورده؛ برنامه و توسعه

از همه‌ی موارد فوق که بگذریم رشد و توسعه‌ی هر کشوری نیازمند برنامه‌ی مدون و منسجمی برای توسعه است اما داستان برنامه‌ریزی در ایران از آن دست حکایت‌های تراژیکی است که خواننده را وامی‌دارد تا با چهره‌ای غمگین و دلی پرخون آن را به پایان ببرد؛ روایت کشوری به‌واقع ثروتمند با منابع زیرزمینی و نیروی انسانی فراوان که در یکی از راهبردی‌ترین مناطق جهان و در چهار راه اتصال شمال- جنوب و شرق- غرب قرار دارد. اما افسوس که هیچ‌گاه مدیریتی کارآمد برای تبدیل این فرصت‌ها به امکان‌هایی برای توسعه‌ی عادلانه و انسانی در این سرزمین وجود نداشته است.

این امر محدود به ۴۶ سال پس از انقلاب ۵۷ نیست و ریشه‌های تاریخی دارد که بررسی موانع و دست‌اندازهای آن خود حدیث مفصلی است. در ادامه فقط به گوشه‌ای از تلاش‌های ناکام در دوران پهلوی اشاره می‌کنم؛ تلاشی که اگر جدی گرفته می‌شد شاید تاریخ ۵۰ سال گذشته‌ی ایران نیز به‌گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد؛ گروهی از مشاوران دانشگاه هاروارد که برای اصلاح نظام اداری و برنامه‌ریزی به ایران آمدند و توصیه‌های کارشناسی خود را اعلام کردند اما نظام سیاسی دوران پهلوی خودکامه‌تر از آن بود که روی خوشی به آن‌ها و توصیه‌هایشان نشان دهد و گوش شنوایی داشته باشد؛ که در غیراین صورت شاید نمی‌شد آن‌چه که شد.

از کجا شروع شد؟

سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۲۷ تأسیس شد. شش سال پس از شروع به کار این سازمان، «ابوالحسن ابتهاج» به ریاست این سازمان رسید. ابتهاج در ابتدای فعالیت خود دو «دفتر اقتصادی» و «دفتر فنی» در سازمان برنامه‌ی وقت ایجاد کرد و به منظور تأمین مالی فعالیت این دو دفتر از مجریان اصل ۴ ترومن در ایالات متحده درخواست کمک کرد. دولت ایالات متحده به منظور کمک مالی و مستشاری به دولت‌های «درحال توسعه» و افزایش نفوذ خود در این کشورها از جمله به منظور تقویت متحدان خود در مقابل اردوگاه شوروی تأیید کرد که این کمک‌ها در اختیار ایران قرار بگیرد. یکی از الزمات قانون اصل ۴ ترومن استخدام کارشناسان آمریکایی در کشورهای مذکور بود. از این رو ابتهاج به عقد قرارداد با «بنیاد فورد» در آمریکا مبادرت کرد و به توصیه‌ی این بنیاد، گروهی از مشاوران دانشگاه هاروارد برای فعالیت در دفتر اقتصادی سازمان برنامه و بودجه‌ی آن زمان معرفی شدند.

«مک لئود» عضو گروه مشاورین هاروارد در این مورد می‌گوید: «نظام اداری ابزار اجرای سیاست اقتصادی است و هرگونه نقص و ضعف آن تحقق سیاست‌ها را مختل می‌کند»^۱ وی وضعیت انضباط مالی در سال ۱۳۴۰ را با دوران مشروطه و حضور مورگان شوستر برای اصلاح سازمان اداری وزارت مالیه در زمان مشروطه مقایسه کرده و از اینکه «هیچ تغییری» در امور محتوایی اتفاق نیفتاده و تنها نام وزارت مالیه به وزارت دارایی تغییر یافته تعجب می‌کند. برای بررسی مانع تاریخی این اصلاحات کافی است به عنوان کتابی که مورگان شوستر چند دهه پیش‌تر و پس از هشت ماه کار در ایران نوشته بود دقت کنیم: «اختناق در ایران».

توسعه در افق استبداد محو شد

گروه مشاوران دانشگاه هاروارد که برای کمک به تدوین برنامه‌ی سوم عمرانی (سال ۱۳۴۱) یعنی اولین برنامه‌ی جامع عمرانی کشور به ایران آماده بودند، به تعبیر خودشان در وضعیت روحی ناخوشایند و با احساس ناامیدکننده‌ی شکست و ناکامی، در سال

چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟

۱۳۴۱ ایران را ترک کردند و تلاش‌های اصلاح‌گرایانه‌ی آن‌ها مانند هر تلاش مشابه دیگری در دوران پهلوی با شکست روبرو شد.

نامیدی و ناکامی آنان دو دلیل موجه داشت: نظام فشل اداری و برنامه‌ریزی که اصلاح آن نیازمند اراده‌ی نظام سیاسی کشور بود و نظام سیاسی که اراده‌ای برای این کار نداشت چون هم خود عامل تاریخی این ناکارآمدی بوده است و هم از این بلبشو سود می‌برد چرا که در یک نظام مدیریتی و توسعه‌ای شفاف و دموکراتیک آن‌که بیش از همه متضرر می‌شود طبقات و افرادی هستند که سودشان در برداشتهای بی‌حساب و کتاب از منابع کشور است.

این گروه یک‌سال پس از خروج از ایران، در گزارشی مفصل مشکلات نظام اداری و برنامه‌ریزی ایران را شرح دادند و ۲۰ معضل اصلی نظام برنامه‌ریزی و اداری ایران در سال ۱۳۴۱ را به شرح زیر عنوان کردند:^{۱۰}

- ۱- خودپرستی اداری و وجود نگرش «ما بهتر از شما کار می‌کنیم»
- ۲- تمایل به تعارفات و پذیرش و تبعیت از خوشایندترین راه حل مسأله
- ۳- کلی‌گویی و فقدان جزئیات در برنامه‌ها
- ۴- ترجیح توسعه‌ی فیزیکی و عمرانی بر توسعه‌ی اجتماعی
- ۵- تکیه بر راه‌حل‌های مفروض
- ۶- عدم جلب نظرات مخالف در قبال اهداف طرح‌ها و برنامه‌ها
- ۷- بیان امید و آرزو به‌جای هدف در برنامه
- ۸- عدم پذیرش هزینه‌ی تغییرات و اصلاحات توسط جامعه
- ۹- اهمیت روابط شخصی و عدم تمایز بین منازعات فکری و منازعات شخصی
- ۱۰- تحمیل بار سنگین کارها بر دوش مدیران به‌دلیل فقدان انضباط اداری
- ۱۱- وفاداری به گروه نه به ساختار در سازمان‌های دیوان‌سالار
- ۱۲- پریشانی و آشفتگی بازیگران (ناشی از هرج‌ومرج‌های سیاسی)
- ۱۳- غالب بودن رویکرد ارائه‌ی ظن و گمان به‌جای تحلیل علمی
- ۱۴- وجود همزیستی به جای همکاری در ارتباط دستگاه‌ها
- ۱۵- ابهام در واگذاری مسئولیت‌ها
- ۱۶- بیماری جلسه‌بازی با هدف سبک‌کردن بار مسئولیت

۱۷- دوستی و رفاقت به جای روابط رسمی

۱۸- مایملک شخصی و کانون قدرت شدن هر شغل اداری

۱۹- فقدان نظام سلسله‌مراتبی

۲۰- فقدان پاسخ‌گویی در قبال رفتار اداری

نگاهی گذرا به این سیاهه ما را با مشکلات تاریخی و ریشه‌داری روبرو می‌کند که بسیاری از آن‌ها، یا به جرأت می‌توان گفت تمامی آن‌ها، پس از ۴۶ سال که از سقوط سلسله‌ی پهلوی سپری می‌شود هنوز در ساختار سیاسی و به پیروی از آن در بدنه‌ی اداری و نظام برنامه‌ریزی ایران وجود دارد. ساختار سیاسی کشور به‌ظاهر تغییر کرد اما ساختار اداری و برنامه‌ریزی دست نخورده باقی ماند، افراد تغییر کردند اما ساختار و مشکلات ناشی از آن همان است که بود چرا که توجه به مشکلات و اصلاح نظام‌مند آن‌ها در ابتدا نیازمند گوش شنوایی است که آن‌ها را بشنود، قبول کند و در گام بعدی تلاش مؤثری برای بهبودشان داشته باشد؛ چیزی که از نگاه مطلق‌اندیش و «همه چیز دانی» یک حاکم قدر قدرت انتظار نمی‌رود.

نگاهی موشکافانه‌تر به متن گزارش‌های این گروه واقعیت جالب‌تری را برای ما روشن می‌کند؛ این واقعیت که آنچه در انقلاب ۵۷ رخ داد و انقلاب را «اسلامی» کرد؛^{۱۱} آن بذرها و زمینه‌هایی که در دل جامعه وجود داشت و نیازمند توجه و پیگیری بود، در گزارش این گروه نیز هشدار داده شده بودند؛ تحولاتی مانند رشد شهرنشینی ناموزون و افزایش نابرابری همراه با رشد روزافزون افکار مذهبی به‌ویژه در میان حاشیه‌نشینان متضرر از تحولات جامعه‌ی آن روز؛ روستاییانی که از زمین‌هایشان طرد شدند، به شهر آمدند و تبدیل شدند به حاشیه‌شینان محرومی که اوقات فراغت خود را در مساجد، تکیه‌ها و دیگر مراکز مذهبی سپری می‌کردند و شبکه‌ای مویرگی از مذهب که هم تا دورافتاده‌ترین مناطق کشور گسترده بود و هم در رسانه‌های رسمی و دانشگاه و مدرسه صاحب تریبون و کرسی بود. بنابراین تحولی که تاریخ‌دانی مانند «پرواند آبراهامیان» به آن اشاره کرده است، گروه مشاوران هاروارد هم بر آن صحنه گذاشته بودند:

چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟

«در ایران هم اکنون [اواخر دهه‌ی ۳۰] فرآیند رشد شهرنشینی جریان دارد که اهمیت اجتماعی روزافزونی دارد. به یقین می‌توان گفت اسکان شهری در ایران هر مشخصه‌ای داشته باشد، این مشخصه‌ها را نمی‌توان در استخرهای شنای منطقه‌ی اعیان‌نشین قلهک یافت. اگر در عرصه‌ی حیات سیاسی ایران آتشی زیر خاکستر وجود داشته باشد، این آتش همان محرومان شهری هستند. با وجود این، برنامه‌ریز ایرانی این محرومان را اصلاً نمی‌شناسد و هرگز نخواهد شناخت... ما نمی‌توانستیم به تفسیر همکاران ایرانی خود اعتماد کنیم و خود نیز قادر به تفسیر آنها نبودیم. برای مثال همکاران ایرانی ما که معرف تحصیلکردگان شهری لادری بودند، همواره به ما یادآوری می‌کردند که مذهب نقش چندانی در اصلاحات اجتماعی ایران ندارد. کاملاً مشخص بود که این ارزیابی غلط است اما ما به قدری سردرگم بودیم که خود نمی‌توانستیم به ارزیابی معنی‌دار نقش مذهب در جامعه ایران دست یابیم.»^{۱۲}

آری، محرومان مذهبی دقیقاً همان آتش زیر خاکستر و نیروی بالقوه‌ی ناراضی بودند که در سال ۵۷ به میدان آمدند و تبدیل به پیاده‌نظام انقلابی شدند که چیزی نگذشت تا «اسلامی» شد. این موضوع یعنی سازکارهای تغییر در یک جامعه‌ی سنتی در مطالبی که در مورد گروه مشاوران هاروارد نوشته شده هم تأکید شده است. بی‌جهت نیست که «مهدی بازرگان» از رهبران ملی-مذهبی انقلاب ایران در پاسخ به این پرسش که رهبر انقلاب ایران کیست گفته بود: «محمدرضاشاه پهلوی».

به‌عنوان نمونه‌ای دیگر «تی‌جی مارینوس» در مقاله‌ای با عنوان «محیط برنامه‌ریزی در ایران» می‌نویسد: «گروه مشاوران هاروارد در اساس از اقتصاددانان تشکیل شده بود، این درحالی است که باید توجه داشت کشورهای توسعه‌نیافته در مسیر توسعه نمی‌توانند تنها به نظریه‌های اقتصادی محض تکیه کنند، زیرا این نظریه‌ها حتی دقیق‌ترین آنها هنگامی که در ارتباط با جوامع سنتی به کار می‌روند در عمل غیرواقع‌بینانه و نارسا خواهند بود»^{۱۳}

کار گروه مشاوران هاروارد در ایران و عزم آن‌ها برای شناسایی مشکلات و توصیه برای اصلاح آن‌ها نه اولین و نه آخرین تلاش در این زمینه بود. حتی همین سال‌ها نیز

بوده‌اند ایرانیانی که با اتکا با دانش تخصصی خود به ایران آمدند و با قصد اصلاح وارد سیستم اداری کشور شدند، تلاش کردند پیش‌فرض‌های ذهنی‌شان را به دور افکنند و خود همه چیز را تجربه کنند اما حاصل همان شد که پیش‌تر اختناق بر سر پیشینیان آورده بود: حذف و طرد و سانسور.

داستان انقلاب ایران قصه‌ی پرغصه‌ای است؛ مردمی که در اندیشه‌ی روزهای بهتر کاخ سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را ویران کردند اما از سرور این پیروزی چیزی نگذشته بود که سپاه سیاهی از اعماق تاریخ سربرآورد. این سیاهی، نافی قیام علیه تیرگی‌های گذشته نیست بلکه عزمی دوباره می‌طلبد و کاری کارستان برای نیل به صبحی روشن. عزمی که لازمه‌اش کنش و مبارزه‌ی جمعی، فکری و عملی است نه پناه بردن به گذشته‌های تاریخی و میدان دادن به کسانی که میراث‌خوار استبدادی چند هزارساله‌اند.

^۱ پس از اجرای اصلاحات ارضی دهقانان بی‌زمین به دلیل تقسیم ارضی براساس حق نسق‌های موجود هیچ زمینی دریافت نکردند. تعاونی‌های روستایی (با کارکرد اعطای وام به اعضای خود) فقط متعلق به نسق‌دارانی بود که بعد از اصلاحات ارضی به خرده‌مالک تبدیل شده بودند. دهقانان فاقد زمین نمی‌توانستند به این تعاونی‌ها بپیوندند و این مراکز توسط کشاورزان ثروتمندی اداره می‌شدند که در روستاها با مأموران دولتی همکاری داشتند. بنابراین در جریان اصلاحات ارضی و با هدف بسیج کورپوراتیستی دولت (شمول طبقاتی) یک طبقه‌ی متوسط روستایی پدیدار شد اما طبقه‌ی پایین روستایی دست‌نخورده باقی ماند و از سوی رژیم پهلوی نادیده گرفته شد. بسیاری از این خانواده‌ها که در تنگنای اقتصادی بسیار شدیدی بودند فرزندان خود را برای تحصیل و زندگی کم‌خرج و رایگان روانه‌ی حوزه‌های علمیه و مدارس مذهبی کردند. حکومت کوشید با ترویج خرده‌مالکی یک پایگاه اجتماعی گسترده در میان روستاییان برای خود دست‌وپا کند اما این سیاست نقض‌غرض از آب درآمد چرا که طرد روستاییان فاقد زمین و مهاجرت فراگیر آن‌ها به شهر و عدم اشتغال‌شان در مراکز تولیدی و صنعتی، منجر به گسترش حاشیه‌نشینی و در نتیجه به‌تعبیر مارکس پرورش یک «طبقه‌ی خطرناک» شد که در رویارویی با نابرابری طبقاتی و اجتماعی و به‌دلیل عدم توانایی برای برخورداری از امکانات شهری و فرهنگ مدرن (مانند مراکز فرهنگی و تفریحی) دچار محرومیت شدیدی شدند و خشم انباشته از این موارد و سازماندهی این اقشار و طبقات در کانون‌های مذهبی، پایگاه اجتماعی وسیعی را در اختیار

چرا انقلاب شد؟ چرا انقلاب کردند؟

نیروهای مذهبی قرار داد. از این جهت است که «اسلامی» شدن انقلاب ایران را می‌توان فرزند خلف اصلاحات ارضی به شمار آورد. البته ناگفته نماند آن چه گفته شد فقط زمینه‌های اجتماعی و داخلی افزایش ناراضی، برآمدن انقلاب و اسلامی شدن آن است و گرنه عوامل دیگری مانند سرکوب و اختناق سیاسی، برنامه‌ی بلندمدت برای جلوگیری از قدرت‌گیری نیروهای چپ و همچنین نقش سیاست‌های آمریکا و متحدانش در این زمینه هر یک در جای خود قابل بررسی است.

^۲ فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران، ترجمه‌ی فضل‌الله نیک‌آیین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.

^۳ نیکی آر. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، انتشارات علم، چاپ سوم، ۱۳۹۸.

^۴ پرواند ابراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی، نشر نی، ۱۳۸۷.

^۵ همان، ص ۴۹۲.

^۶ جان فوران، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران؛ از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه‌ی احمد تدین، مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا، چاپ سیزدهم ۱۳۹۲.

^۷ اسدالله علم، گفت‌وگوی من با شاه، ج ۲، طرح نو، ۱۳۷۳، چاپ ششم، ص ۳۱۲.

^۸ هالیدی، همان منبع.

^۹ همان، ص ۱۶۰.

^{۱۰} تاس. اچ. مک لئود، برنامه‌ریزی در ایران، ترجمه‌ی علی‌اعظم محمدبیگی، نشر نی، چاپ پنجم، ۱۳۹۷.

^{۱۱} چرا انقلاب ایران «اسلامی» شد؟، خسرو صادقی بروجنی، رادیو زمانه، ۱۳۹۶.

^{۱۲} اچ. مک لئود، همان منبع.

^{۱۳} همان، ص ۷۷.